

استان جلال الدین همائی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اخلاق از نظر غزالی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو د مرستې
پرتال جامع علومو انساني

تالار دودوسی

سه‌شنبه ۲۵ د دین ۱۳۸۹

ربّ اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی.
موضوع سخنرانی ما « اخلاق در نظر غزالی » است؛ و مقصود از « غزالی » حجة الاسلام زین الدین امام محمد بن محمد غزالی طوسی است متولد سنه ۴۵۰ و متوفی ۵۰۵ هجری قمری مدفون در « طوس خراسان » که اخیراً تأسیس بنا و احیاء آرامگاه او مورد توجه انجمن محترم آثار ملی قرار گرفته است و این اثر نیک و کاملاً بجا و بمورد ، مانند دیگر آثار و اقدامات برجسته انجمن آثار ملی بزودی زینت بخش ابنیه و عمارات تاریخی ایران خواهد شد ، و بقیه پی که سالیان دراز متروک و مهجور بلکه گم شده و مفقود شده بود بهمت اولیاء آن انجمن - که همت اولیاء خدا مدد کارشان باد - چشم و دل ملت ایران مخصوصاً کسانی که امام غزالی را بخوبی می شناسند روشن خواهد کرد ان شاء الله تعالی .

هر چند مقتضی بود که قبل از ورود باصل موضوع امام غزالی را لا اقل بطور اختصار معرفی کنم و شخصیت آن بزرگ مرد دانشمند را که از نوابغ بشر و از مفاخر جهان اسلام مخصوصاً ایران است تا حدی که متناسب با این سخنرانی باشد گوشزد کنم و بعد به موضوع اخلاق در نظر او پردازم ، ولیکن قبل از ورود بمعرفی امام غزالی شمه‌ی مختصر در باره اصل کلمه « اخلاق » و اینکه این اصطلاح از چه وقت مابین مسلمین

شایع شده است و تعریفی که خود غزالی در باره 'خلق و اخلاق' می کند به سمع شنوندگان می رسام و بعد به معرفی امام غزالی می پردازم و پس از آن مطالب گفتنی را تا آنجا که وقت و حال و فرصت اجازه می دهد عرض می کنم .

کلمه 'اخلاق' در معنی مصطلح

از چه وقت مابین مسلمین شایع شده است

کلمه 'اخلاق' به معنی مصطلح امروزی که « علم اخلاق » و « تهذیب اخلاق » و « اخلاق حمیده » و « اخلاق رذیله » و امثال و نظایر آن؛ و همچنین مفرد این کلمه را که « خُلُق » به ضم خاء و سکون لام ، و « خُلُق » به ضم خاء و لام - هر دو بیک معنی آمده است، و آنرا نیز به همان معنی اصطلاحی یعنی سجیه و خوی می گویم، از موارد بسیار قدیم اسلام است که منتهی به قرآن مجید و گفته های خود پیغمبر و پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می شود ، در آیه ' کریمه ' قرآن مجید است که خطاب به پیغمبر اکرم می گوید : « انک لعلی خلق عظیم » و در اخبار مأثور پیغمبر روایت کرده اند که فرمود : « بعثت لاتمم مکارم الاخلاق » بعد از آن هم این کلمه با همان معنی اصلی « سجیه و خوی » دست بدست و زبان بزبان گشته تا بما رسیده است .

بیشتر کتبی را که در عهد نهضت علمی اسلامی از فارسی یا هندی و یونانی و سریانی در فن حکمت عملی و اخلاق به عربی ترجمه کردند به همان نام و عنوان (اخلاق) نامیدند از قبیل : « اخلاق ارسطو » و « اخلاق جالینوس » و « اخلاق نیکوماخس » و امثال آن .

بزرگترین مؤلف کتاب اخلاق و حکمت عملی اسلام یعنی استاد ابوعلی مسکویه رازی که در اواخر عمر متوطن اصفهان بود و همانجا به سال ۴۲۱ درگذشت هم کتاب نامدار خود را که در فن حکمت عملی و اخلاق به جنبه فلسفی است . « طهارة الاعراق

فی تهذیب الاخلاق» نامید.

مؤلفان کتب فلسفی نیز معمولاً در مؤلفات خود فصلی مستقل به عنوان علم اخلاق یافتند که آخرین یادگار بزرگ معروف آن طایفه حاج ملاهادی سبزواری صاحب منظومه و شرح منظومه منطق و فلسفه است متوفی ذی الحجه ۱۲۸۹ ق. وی آخرین فصل از کتاب شرح منظومه خود را که تحت عنوان «المقصد السابع» یعنی مقصد هفتم، آخرین مقاصد و فصول و ابواب آن کتاب است به «علم الاخلاق» اختصاص داده و گفته است «المقصد السابع فی شَطْرٍ من علم الاخلاق».

تعریف منطقی خلق و اخلاق در نظر غزالی

خلق که به فارسی خوی می‌گوییم عبارتست از هیأت یا کیفیت راسخ در نفس انسانی که منشأ صدور افعالی می‌شود به آسانی و سهولت بدون حاجت ب فکر و رویت. پس اگر آن هیأت راسخه نفسانی منشأ افعال و اعمالی شد که عقلاً و شرعاً ممدوح و مستحسن باشد آنرا «خلق حسن = خوی نیک» می‌گویند، در غیر این صورت یعنی هرگاه آن هیأت راسخ نفسانی منشأ کردار و رفتاری شد که در عقل و شرع پسندیده نباشد آنرا «خلق سیئ» = خوی بد» یا «خلق قبیح = خوی زشت» می‌نامند.

پس خلق در حقیقت همان حالت نفسانی و صورت باطن انسانی است، و این امر از خود فعل جمیل و قبیح و کار نیک و بد، و همچنین از نیت کار بد و خوب، جداست، یعنی کردار نیک و بد و رفتار زشت و زیبا یا عزم و نیت فعل بد و خوب را «خلق» و «خوی» نمی‌گوییم، همچنین قدرت بر فعل شایسته و ناشایسته و استعداد کار نیک و بد غیر از خود خلق نیک و بد است.

شرحی که در باره تعریف ماهیت خلق و خوی گفتم و شنوندگان محترم استماع فرمودند مأخوذ است از نوشته‌های خود امام غزالی در کتاب معروف احياء العلوم (ج ۳)

و این تعریف با تعریفی که فلاسفه از خلق و خوی کرده‌اند یکی است، زیرا که اخلاق در نظر حکیم از کیفیات راسخه نفسانی است که آنرا به اصطلاح «ملکه» می‌گویند، در مقابل حالات و کیفیات غیر راسخ یعنی غیر ثابت و تغییرپذیر که آنرا به اصطلاح «حال» می‌نامند به تخفیف لام که جمع آن «احوال» است و بعضی به اشتباه این کلمه را با تشدید لام از مصدر «حلول» خوانده‌اند که علی‌التحقیق غلط است.

تنها تفاوتی که تعریف غزالی با فلاسفه دارد این است که غزالی «شرع» را هم ضمیمه «عقل» کرده است روی اصل کلتی اعتقادی و مسلک او در علم اخلاق که شرع و عقل هر دو را در تشخیص اخلاق نیک و بد مداخله می‌دهد اما حکماء و فلاسفه در مسائل حکمت علمی و عملی کاری با شرع و شریعت ندارند، نه اینکه اهل شریعت و مذهب نباشند بلکه از این جهت که فلسفه را از مذهب جدا می‌کنند و مسائل دینی را با عقلی نمی‌آمیزند.

عرض کردم که اخلاق از کیفیات نفسانی است. شاید دانشجویان حاضر در این سخنرانی این مسایل را در درس فلسفه قدیم شنیده باشند؛ ولیکن چون این درس مخصوص شعبه فلسفه دانشکده ادبیات و دانشکده الهیات یا معقول و منقول است و کسانی که در این مجمع شرف حضور دارند همه در جزو دانشجویان آن دانشکده‌ها نیستند و محتمل است که از این اصطلاحات اطلاع نداشته باشند، ببخشید مقصودم فقط طبقه دانشجویان است و گرنه در میان حاضران محترم گروهی اهل علم و فضل و مخصوصاً عده‌ی از استادان فلسفه را می‌بینم که از این مسائل بخوبی اطلاع دارند و از شرح و تفصیل این اصطلاحات بی‌نیازند.

خلاصه من برای اینکه مسایلی که طرح می‌کنم برای همه قابل فهم باشد ناچار بطور اختصار عرض می‌کنم که «کیف» یا «چگونگی» که مصدر جعلی عنوانی آن «کیفیت» است مثل «کمیت» و «ماهیت» و «هلیت» و امثال آن و آنرا به «کیفیات» جمع می‌بندند در اصطلاح فلاسفه یکی از اعراض نه‌گانه است که در تعریف آن می‌گویند: «کیف

عرضی است که ذاتاً قابل قسمت و نسبت نباشد» و قید « ذاتاً قابل قسمت و نسبت» را برای آن در تعریف ذکر می کنند که به اصطلاح دارای « طرد و عکس» باشد یعنی شامل باقی اعراض تسعه نشود، و همه انواع کیفیات را دربرگیرد.

پس عرض کیف را بر چهار قسم تقسیم می کنند: ۱- کیف مختص بکم: یعنی چگونگی که عارض کمیات و مقادیر می شود از قبیل راستی و کژی و استقامت و انحناء و شکل و امثال آن.

۲- کیف محسوس: یعنی کیفیاتی که به یکی از حواس ظاهره درک شود یعنی حس دیدن و شنیدن و بوییدن و چشیدن و بسودن که به ترتیب معادل قوه باصره است و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه. و کیف محسوس را بدو قسم «انفعال» و «انفعالی» تقسیم می کنند. که تقریباً مانند تقسیم کیف نفسانی است بدو قسم «ملکه» و «حال».

۳- کیف استعدادی یا قوه و لا قوه.

۴- کیف نفسانی یعنی چگونگی های نفس انسانی و کیفیاتی که مختص به نفس بشری باشد از قبیل علم و قدرت و جبن و شجاعت و عدالت و امثال آن؛ پس اگر کیف نفسانی حالت تغییر پذیر زودگذر باشد آنرا «حال» می گویند و اگر هیأت راسخ ثابت پابرجای باشد آنرا «ملکه» می گویند چنانکه اشاره کردیم و همین «حال» و «ملکه» است که در اصطلاح صوفیه و عرفا «تلوین» و «تمکین» گفته می شود. تلوین همان حال، و تمکین همان ملکه است، و بالجمله اخلاق در نظر حکیم جزو کیفیات نفسانی است همانطور که از امام غزالی شنیدیم.

تعریفات دیگر غزالی از اخلاق

امام غزالی تعریفات دیگر هم از اخلاق دارد که با تعریفی که نقل شد هیچ مابینت ندارد بلکه وجهه نظر و دیدگاه فرق می کند، از جمله تعریفات دیگر غزالی این است

که در « میزان العمل » که رساله کوچکی است در علم النفس می گوید: خلق نیک آنست که از اصلاح و سازگاری سه قوه فکر و شهوت و غضب در انسان وجود گرفته باشد. این تعریف هم اتفاقاً با گفته حکماء و فلاسفه یکی است که می گویند اخلاق فاضله انسانی از تعدیل سه قوه عقل و شهوت و غضب یا قوه متفکره و شهویّه و غضبیّه حاصل می شود، چنانکه اخلاق رذیله نتیجه عدم تعدیل و اعتدال قوای سه گانه است. باز در نوشته های غزالی می بینیم که گاهی اخلاق جمیل و قبیح را دایره مدار مخالفت و موافقت شریعت اسلام یا کتاب و سنت قرار می دهد، و این امر مبتنی است بر اساس معتقدات غزالی در باب حسن و قبح اشیاء که بعداً در آن باره گفتگو می کنیم؛ همین قدر اینجا برای آنکه مطلب ناقص نمانده باشد بطور اختصار گوشزد می کنم که این تعریف هم با تعریفات دیگر که امام غزالی از خلق و اخلاق کرده است مابینت ندارد برای اینکه او در حسن و قبح اشیاء معتقد است که عقل تابع شرع است و اساس حسن و قبح از شریعت است پس وقتی که حسن و قبح شرعی گفتیم مستلزم این است که حسن و قبح عقلی هم گفته باشیم از باب اینکه عقل در این مسایل تابع با موافق شرع است، نه این که عقل مستقلاً در این باره حکمی داشته باشد. (برخلاف جماعت معتزله که به حسن و قبح عقلی اشیاء معتقدند.) ، پس آنچه در تعریفات پیش « عقلا و شرعا » گفته بود با « شرعا » تنها مطابق مساکک و طریقه امام غزالی که در اصول مذهب فرقه اشعریه (مقابل معتزله) بوده است منافات و مخالفت نخواهد داشت .

اصطلاحات دیگر غزالی در علم اخلاق

علم اخلاق را امام غزالی باسامی و اصطلاحات دیگر نیز می خواند از جمله « علم صفات القلب » و « اسرار معاملات الدین » و « علم طریق الآخرة » و نوع اخلاق جمیله فاضله را به عنوان « اخلاق الابرار » و « اخلاق الاولیاء » و نظایر آن نیز می گوید ولیکن

این اصطلاحات ساخته خود امام غزالی نیست بلکه در کتب دیگر صوفیه که از مآخذ او بوده است از قبیل قوت القلوب ابوطالب مکی^۱ که امام غزالی مخصوصاً به این کتاب بسیار توجه داشت و امثال آن نیز دیده می‌شود .

اکنون که این مبحث را شنیدید خوبست شمه‌ی هم در باره شخصیت امام محمد غزالی گفتگو کنیم .

۱- ابوطالب مکی محمد بن علی بن عطیه متوفی جمادی الاخره سنه ۳۸۶ هجری قمری صاحب کتاب « قوت القلوب فی معامله‌المحبوب » در تصوف و تزهد و آداب عبادت و سیر و سلوک الی الله ، از علمای صوفی مسلک معروفست که در ریاضت و سیر و سلوک زحمت بسیار کشیده بود چندانکه می‌گویند مدت مدیدی فقط با علف صحرا تغذیه می‌کرد و آنقدر علف خورده بود که پوست بدنش مبرز شده بود ، و در آن ایام که قوت القلوب را تألیف می‌کرد بر طاعت و عبادت و عزلت و زهد و قناعت سخت مواظبت داشت . از جمله شطحیات عرفانی ابوطالب مکی که مورد ایراد و اعتراض شدید فقها و جمهور مسلمانان واقع شد این جمله است که گفته بود ، « لیس علی المخلوقین أضر من الخالق » و کسانی که طرفدار او بودند این جمله را بطرق گوناگون توجیه کرده‌اند که شرحش از موضوع بحث ما خارج است . کتاب قوت القلوب که در دو مجلد در مصر طبع شده است و این حقیر خوشبختانه نسخه آنرا دارم و توفیق مطالعه آن را یافته‌ام ، از کتب بسیار مهم معروف تصوف است که اکثر مؤلفان بعد عیال او بوده‌اند ، از جمله امام محمد غزالی با این کتاب انس و علاقه بسیار داشت و از نوشته‌های او در تألیف احیاء العلوم استفاده و اقتباس فراوان کرد ، از کتابهای دیگر غزالی از جمله المتقدم من الضلال نیز صریحاً مقدار انس و علاقه وی به آن کتاب مستفاد می‌شود . برای اینکه نوع استفادات یا اقتباسات غزالی از کتاب قوت القلوب در احیاء العلوم معلوم شود محض نمونه کافی است که باب توکل را در دو کتاب بخوانید و با هم مقایسه کنید .

شخصیت امام محمد غزالی

امام محمد غزالی صاحب کتاب «احیاء العلوم» و «کیمیای سعادت» و «نصیحة الملوك» و «المنقذ من الضلال» و «المستصفي» و «مقاصد الفلاسفه» و «تهافت الفلاسفه» و «معیار العلم» و قدر مسلم صد کتاب و رساله بزرگ و کوچک دیگر به عربی و فارسی که خوشبختانه بیشتر آنها به طبع رسیده ، حقیقه یکی از نوادر خلقت و اعجوبه های عالم بشریت است .

امام محمد غزالی نه تنها در جزو مفاخر دانشمندان برگزیده ایران و ستارگان درخشنده اسلام ، بلکه از جمله نوابغ و افتخارات نوع انسانی است .
اگر نوع انسان بر سایر انواع موجودات بطور کلی عمومی یا بر سبیل اعم اغلب ، مزیت و فضیلتی داشته باشد به سبب وجود و ظهور همین قلیل اشخاص است ، و گرنه کسانی که بصورت آدمی و در معنی دیو و دد و کانون شهوت و غضب باشند مصداق گفته مثنوی مولوی اند :

کرمکی و از قدر آکنده بی طمطراقی در جهان افکنده بی

دیو سوی آدمی شد بهر شر سوی تو ناید که از دیوی بتر
تا تو بودی آدمی دیو از پی ات می دوید و می چشاند از می ات
چون شدی درخوی دیوی استوار می گریزد از تو دیوای نابکار

اول ابلیسی مرا استاد بود بعد از آن ابلیس پیشم باد بود

تألیف کتاب غزالی نامه

در آن تاریخ که امام غزالی هنوز خوب شناخته نشده بود ، من در سال ۱۳۱۵

شمسی هجری موافق ۱۳۵۵ قمری در ۳۶ سال قمری و ۳۵ سال شمسی پیش که اکثر دانشجویان و جوانان حاضر درین سخنرانی ظاهراً هنوز متولد نشده بودند کتابی در ۴۴ صفحه و زیری بنام «غزالی نامه» درباره امام محمد غزالی تألیف کردم که اخیراً با اضافات و ملحقات تازه با قطع بزرگتر در ۵۸۲ صفحه تجدید طبع شده است.

در آن تاریخ که من امام غزالی را معرفی کردم و کتاب «غزالی نامه» را به فارسی در باره او نوشتم هیچ کتابی مستقل در باره غزالی به فارسی یا عربی که من دیده باشم نوشته نشده بود. کتبی که در مصر به عربی در باره غزالی نوشته اند یا مقارن همان تاریخ است که من در ایران شروع به طبع غزالی نامه کردم یا اصلاً بعد از آن تاریخ بوده است، علی ای حال مقصودم معرفی کتاب غزالی نامه نیست، می خواهم این نکته را بگویم که در آن وقت که من این کتاب را نوشتم امام غزالی را ارباب علم و سواد و فضیلتی ایران هم کمتر می شناختند تا به عامه ناس چه رسد، آن طایفه هم که احیاناً او را می شناختند و در تألیفات خود از وی نام می بردند جز بیدی و طعن و لعن از وی یاد نمی کردند به این تهمت که هم سنتی بوده است و هم صوفی، می دانید که برای انتقاد و بدگویی عامه از کسی یکی از این دو تهمت کافی بود، وای بر حال غزالی که به اعتقاد ایشان مورد هر دو تهمت بود!

من در آن تاریخ تا حدی دچار اعتراض و خرده گیری هم شدم، دوستان از در خیرخواهی می گفتند: مگر موضوع قحط بود که غزالی سنی صوفی منفور و مطرود عام و خاص را اختیار کردی؟ و به مثل معروف از میان انبیاء جرجیس را برگزیدی؟ این که گفتم نوع اعتراض دوستان ناصح بود اما کسانی که غزالی را شخصاً ملعون و مطعون می دانستند پیدا است که در این باره چه می گفتند و چگونه ناسزا می راندند اما امروز خوشوقتم که کم کم دارد شخصیت امام غزالی از زیر پرده ظلمانی اغراض و اوهام بیرون می آید و چهره نمای می کند، نه فقط هموطنان او که عموم دانشمندان جهان به عظمت علمی و قدر و قیمت افکار و نوشته های آن دانشمند متفکر بزرگوار پی می برند و با افکار پخته

منجیده و اکتشافات علمی تازه بی سابقه او که اکثرش از طرف فلاسفه و علمای جدید تسجیل و تأیید شده است آشنا می شوند و او را در میان نوایغ علماء و متفکران بشری به مقامی بس شامخ و ارجمند چنانکه شایسته و درخور اوست می شناسند و می ستایند .

یکی از خاورشناسان بزرگ اروپا بنام « دکتر زویمر انگلیسی » می گوید هر کس بخواهد روح تاریخ اسلام را دریابد و در این باره تحقیق و غوررسی عمیق کند باید چهارتن را بشناسد و آثار و احوال و گفته های ایشان را جستجو کند ، نخست پیغمبر اسلام است صلی الله علیه وسلم ، دیگر بخاری یعنی محمد بن اسماعیل بخاری متوفی ۲۵۶ هـ ، صاحب کتاب معروف صحیح بخاری در فن حدیث که از جمله صحاح سته معروف مقبول اهل سنت است ، سوم ابوالحسن اشعری علی بن اسماعیل متوفی ۳۳۴ که فرقه اشعریه در مقابل معتزله بوی منسوبند ، چهارم امام محمد غزالی که مورد بحث ما است .

مراتب علمی و عملی امام غزالی

مقصودم از مراتب علمی طرز رفتار و کردار و معتقدات شخصی امام محمد غزالی است . امام محمد غزالی در مقام عمل و اعتقاد ، شخصی بود به تمام معنی مسلمان متدین و معتقد به اصول و فروع اسلام . در اصول پیرو طریقه اشعری بود و در فروع جزو فقههای بزرگ شافعیه محسوب می شد .

رفتار و کردارش مقرون به کمال زهد و تقوی و ورع و پرهیزکاری بود، و در این مرحله تمایل به مسلک صوفیه داشت و از این جهت است که او را فقیه صوفی مسلک می گفتند . اما در مقام علم و دانش و شخصیت اجتماعی : امام غزالی فقیه است ، متکلم است ، اصولی است ، فیلسوف است ، استاد تعلیم و تربیت است ، مربی اجتماع است ، مصلح دین است ، حامی و مدافع مذهب است . صوفی زاهد و ارسته بی است و بالجمله همه چیز است .

ان یجمع العالم فی واحد

لیس من الله بمستنکر

من هر وقت در باره غزالی و جامعیت مراتب علمی و عملی او فکرمی کنم گفتار ابوالعلاء معری را در باره « سید مرتضی علم الهدی » بیاد می آورم

یا سائلی عنه لما جئت تسأله الا هو الرجل العاری من العار

لو جئته لرایت الناس فی رجل والدهر فی ساعة والارض فی دار

یکی از فضائل ادبی و هنری غزالی این است که منشی ذواللسانین بود یعنی در هر دو زبان فارسی و عربی قدرت انشاء داشت ، نوشته های غزالی هم در فارسی و هم در عربی دارای کمال ملاحظت و فصاحت و بلاغت است ، و باز یکی از خصایص او این بود که در بیان مطالب شہامت ادبی و صراحت لهجه داشت .

برای اثبات مقام نویسندگی و احاطه فکری و قلمی امام غزالی کافی است که فقط احیاء العلوم او را در عربی و کیمیای سعادت او را در فارسی بخوانید تا با سبک انشاء و نیروی قلم امام غزالی آشنا شوید . و اگر حوصله خواندن کیمیای سعادت را ندارید مابین آثار فارسی او لا اقل کتاب « نصیحة الملوك » را که با تصحیح و مقدمه و حواشی این حقیر در سال ۱۳۱۵ شمسی یعنی سی و شش سال قبل طبع شده است مطالعه کنید . ضمناً یاد آور می شوم در آن تاریخ که من نصیحة الملوك را تصحیح کردم و بچاپ رسید ، و پیدا شدن این نسخه مورد شگفتی و استعجاب شدید مرحوم علامه قزوینی رحمه الله علیه و دیگر فضلائی داخل و خارج مملکت گردید (جلد سوم یادداشت های مرحوم قزوینی را که به توسط آقای ایرج افشار جمع آوری و طبع شده است مراجعه کنید) در ایران فقط یک نسخه تازه نویس بود که شرح آن را در مقدمه آن کتاب نوشته ام ، اتفاقاً کسی هم زیر بار تصحیح این کتاب نمی رفت و با داشتن یک نسخه جرأت اقدام این کار را نمی کرد باز این بنده خریدار بازار بی رونق شدم و تصحیح آنرا قبول کردم . خدا رحمت کند مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی را که بانی این کار شد ، اما بعداً نسخی از این کتاب در کتابخانه های مصر و ترکیه کشف شد که نسخه عکسی اکثر آنها را برای کتابخانه دانشگاه طهران تهیه کرده اند .

این حقیر مدتی است که نصیحة الملوك را با مقابله همین نسخ موجود دانشگاه و نسخه‌هایی که خود تهیه کرده‌ام مجدداً تصحیح می‌کنم که نزدیک به اتمام است و ان شاء الله طبع شده آن به نظر طالبان ادب خواهد رسید .

بد نیست این نکته را هم برای مزید اطلاع دانشجویان که در این سخنرانی حضور دارند علاوه کنم که کتاب نصیحة الملوك غزالی در قرن ششم هجری به عربی ترجمه شده است بنام « التبر المسبوك فی نصیحة الملوك » که مترجم آن را من در مقدمه طبع نصیحة الملوك معرفی کردم، عجب دارم که مؤلفان مصری از جمله « زکی مبارک » که رساله دکتری در باره غزالی نوشته چند جا در کتابش کتاب نصیحة الملوك را با همان التبر المسبوك یکی دانسته و آن را « مدسوس » بر غزالی گفته یعنی آنرا جزو کتبی شمرده است که از غزالی نیست و تألیف آنرا به غزالی بسته‌اند، این مصری محقق و اساتیدش ملتفت نشده‌اند که نصیحة الملوك غزالی به فارسی است نه به عربی، نسخه‌اش در کتابخانه‌های خود مصر هم موجود بوده است، و کتاب التبر المسبوك تعریب نصیحة الملوك غزالی است نه اینکه جزء مؤلفات عربی امام غزالی باشد؛ و هرکس [از جمله صاحب کشف الظنون در یک موضع] کتاب التبر المسبوك را به غزالی نسبت داده باشد، علی التحقیق اشتباه کرده است .

غزالی و کتب مذهبی یهود و نصاری

مخصوصاً کتاب انجیل

امام غزالی در مباحث اخلاقی تنها به مآثرات اسلامی اکتفا نمی‌کند بلکه به کتب سایر مذاهب مثل یهود و نصاری و مخصوصاً کتاب انجیل نیز نظر دارد و جای جای از نوشته‌های کتاب انجیل و قصص و حکایاتی که مطابق روایات اسلامی به حضرت عیسی علیه السلام منسوب است استفاده می‌کند، چنانکه در احیاء العلوم و تألیفات دیگرش از جمله کتاب « الدررة الفاخرة » در مباحث مربوط به مقام زهد و توکل و قناعت مکرر به احوال و اقوال حضرت عیسی علیه السلام استناد جسته است، از آن جمله یک جا می‌گوید، حضرت

مسیح علیه السلام شصت بامداد (به تصحیح بعضی : چهل بامداد) با خداوند مناجات کرد که هیچ غذا نخورده بود .

نیز در کتاب الدرۃ الفاخرة می گوید : حضرت مسیح علیه السلام جز یک تن پوش نداشت و بیست سال آن را می پوشید و در سیر و سیاحت غیر از یک کوزه و شانه بی که موی خود را با آن شانه می کرد و یک تسبیح که با آن ورد می گفت همراه نداشت ، اتفاقاً یک روز دید که شخص مسافری باغرفه دست یعنی بادومشت دست آب می خورد از آن پس کوزه را نیز رها کرد ، و نیز یکی را دید که با انگشتانش موی خود را شانه می کرد از آن پس شانه را نیز همراه خود برنداشت .

باز غزالی در یک جا به گفتار معروف حضرت مسیح علیه السلام استشهاد می جوید که با اصحاب خود گفت : چرا از فقر و تهیدستی وحشت دارید ، ببینید مرغان صحرا چگونه روزی می خورند و حال آنکه زرع و کشت و ورز ندارند و چیزی برای قوت خود ذخیره نکرده اند ؛ حیوانات بزرگتر و شکم خواره تر از مرغان را ببینید ، چهارپایان و درندگان و چرندگان کوهها و بیابانها را بنگرید که چگونه روزی آنها می رسد .

عجب است که شیخ مصری (زکی مبارک) بر امام غزالی و حضرت مسیح علیه السلام خرده می گیرد و به آنها اعتراض می کند که این کارها خلاف صریح عقل و دستور شرع است ، و در واقع حضرت مسیح علیه السلام را با شریعتی که خود او فهمیده و بدان گرویده است محاکمه و بازخواست می کند !!

از این قبیل خرده بینی ها بر امام غزالی بسیار بوده است . که هم اکنون در آن باره گفتگو خواهیم کرد .

چرا غزالی مورد اعتراض علماء واقع شده است

امام غزالی بالاتر از آنچه فقیه و متکلم و فیلسوف باشد مردی بود متفکر روشن بین ، روح کنجکاو وی به تقلید و پیروی دیگران آرام نمی گرفت ، در هر امری دنبال تحقیق

و جستجوی رفت ، حتی در اصل دین و مذهب نیز قید تقلید را از گردن خود برداشته و در صدد تحقیق بود ، میخواست مذهبی را اختیار کند که حقیقت او پیش خود او به اثبات رسیده و مسلم و مبرهن باشد ، از اموری که شائبه تقلید کورکورانه را داشت جداً اجتناب می ورزید دیگران را هم به این روش دعوت می فرمود .

هر چند از موضوع بحث دور می شویم ولیکن بد نیست که مقداری از نوشته خود غزالی را که مربوط به مسلک و طریقه تحقیقی اوست از کتاب « المنقذ من الضلال » که از مؤلفات بنی نظیر اسلام است تیمناً نقل کنیم ؛ امیدوارم روحانیت بزرگ غزالی و جاذبه گفتار او نشاطی در شنوندگان محترم ایجاد کند که از این طول کلامها خسته نشوند .

امام غزالی بعد از آنکه در طی نوشته های خود در آن کتاب از معارف بشری و اختلاف ادیان و مذاهب سخن به میان می آورد چنین می گوید :

ولم ازل فی عنفوان شبانی منذ راهقت الباوغ قبل بلوغ العشرين الى الآن وقد اناف السن على الخمسين اقتحم لجة هذا البحر العميق و اخوض غمراته خوض الجسور لاخوض الجبان الحدور و اتوغل فی كل مظامة و اتهمج على كل مشكلة و اتفحم كل ورطة و اتفحض عن عقيدة كل فرقة و استكشف اسرار مذهب كل طائفة لا ميز بین محق و مبطل و منسنن و مبتدع لا اغادر باطنیا الا و احب ان اطلع على بطانته و لا ظاهریا الا و ارید ان اعلم حاصل ظهارته و لا فلسفیا الا و اقصد الوقوف على كنه فلسفته و لا متكلمیا الا و اجتهد فی الاطلاع على غاية كلامه و مجادلته و لا صوفیا الا و احرص على العثور على سر صفوته و لا متعبدا الا و اترصد ما يرجع الیه حاصل عبادته و لا زنديقا معطلا الا و انجسس و راءه للتنبه لاسباب جرأته فی تعطيله و زندقته و قد كان التعطش الى درك حقایق الامور ، رای و دیدنی من اول امری و ربعان عمری غریزة و فطرة من الله و ضعنا فی جبلتی لا باختیاری و حیاتی حق انحلت عنی رابطة التقليد (التقييد : خ) و انكسرت على العقاید الموروثة على قرب عهد سن الصبا ... الخ » ،

پیدا است کسی که این درجه از حریت و آزادی فکر داشته باشد که از خلال

نوشته‌های خود او استنباط می‌کنید، نمی‌تواند در همه اصول و عقایدش با دیگران موافقت و سازگاری داشته باشد، آری امام غزالی خود دارای مکتبی نو و افکار و عقایدی تازه و بی‌سابقه بود که احیاناً با گفته‌های تلقینی و تقلیدی دیگران مابینت داشت، غزالی تا حدی حریت فکر و عقیده داشت که با وجود اینکه در ظاهر اهل سنت و جماعت و داخل جماعت شافعیه بود همه‌جا زیر بار امام شافعی و امام ابوحنیفه هم نمی‌رفت می‌گفت:

« نه شافعی را بر من حقی است نه ابوحنیفه را بر من برائی » .

ممکن است کسی با دیگران اختلاف عقیده داشته باشد اما سند و دستاویزی بدست مخالفانش ندهد، یعنی مثلاً تفسیر کند یا اصلاً به سکوت برگزار کند نه چیزی بگوید و نه چیزی بنویسد، اما امام غزالی این طور هم نبود، وی مردی بود مصلح مبارز یعنی واقعاً در صدد اصلاح عقاید و اعمال و تعلیم و تربیت دیگران بود و با خرافات و مطالب باطل واهی که بطلان آنرا تشخیص داده بود جداً و علانیه مبارزه می‌کرد و به سبب شجاعت ادبی و صراحت بیان و قلم که از مختصات اوست هر چه را که صحیح و درست تشخیص داده بود صریح و آشکار می‌گفت و می‌نوشت، بسیار هم خوب و بلیغ و رسا عقاید خود را بیان می‌کرد، هیچ اهل تزویر و تعریض و تلویح و معماگوئی و لغزسازی نبود، مطالب خود را با عباراتی بسیار ساده و سلیس که در سلاست و عذوبت همچون آب روان است روشن و بی‌پرده به فارسی یا عربی می‌نوشت و نسخ مکتوباتش مثل کاغذ زر دست‌بدست می‌گشت و در معرض استفاده و مطالعه همه کس قرار می‌گرفت .

عرض کردم که افکار غزالی همه‌جا با دیگران یعنی جماعت فقها و متکلمان و فلاسفه اسلامی موافق در نمی‌آمد این بود که از همه طرف شمشیر خورده بینی و اعتراض بر وی کشیدند ولیکن حسن مطلب اینجاست که مخالفان غزالی با شمشیر چوبین می‌جنگیدند . سبب عمده اعتراضات و اختلافات علما با غزالی بطوریکه من دریافته‌ام و در سخنرانی «حکمت عملی در نظر خواجه نصیرالدین طوسی» هم اشاره کردم ناشی از اختلاف در فهم و ذوق و اختلاف در دید و نظرگاه است، آیت کریمه قرآن مجید است

« بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه » و « اذلم يهتدوا به فسيقولون هذا افكك قديم » .

از نظر که باشد ای مغز وجود اختلاف مؤمن و کبر و یهود مولوی قصه کوران و پیل را در شب تار برای همین اختلاف دید یا بقول خودش « اختلاف نظر گاه » یعنی « اختلاف منظر » نه آن « اختلاف منظر » که مصطلح اهل هیأت و نجوم است بلکه اختلاف در فهم و ادراک و دریافت چیزی که مورد توجه اشخاص است ، باری مولانا در همین قصه می گوید :

از نظر که گفتشان بد مختلف آن یکی دالش لقب داد این الف

در کف هر کس اگر شمع بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی

باز مولوی در تحقیق اینکه روشها و مذاهب و مسالک ظاهری بشر نتیجه اختلاف در سرشت و افکار باطنی است می گوید :

این روشها مختلف بین از برون زان خیالات ملون در درون

هر کسی روی بسوی برده اند و آن عزیزان رو بدن سو کرده اند

زین خیال رهن راه یقین گشت هفتاد و دو ملت اهل دین

امام غزالی در آن وقت که مدرس رسمی و بزرگ استاد بزرگترین دانشگاههای اسلامی یعنی نظامیه بغداد بود و در حوزه تدریس و افاده او هواره حدود سیصد طلبه فاضل مجتمع بودند و در دستگاه خلافت عباسی و دولت سلجوقی نهایت عزت و حرمت را داشت و اسباب و وسایل عالیترین درجات جاه و مال و منصب در اختیار او بود ناگهان به ترك همه چیز گفته قلندر وار راه بیابان پیش گرفت و وقتی که ازو پرسیدند که آن جاه و منصب که داشتی چه عیب داشت که آن را وا گذاشتی و سرگردانی و آوارگی بیابانها را برگزیدی ؟ جواب داد که همه آن جاه و منصب و مالها را به کودکان عراق باز گذاشتیم . « تركناه لصبية في العراق » .

ترکت هوی سعدی و لیلی بمعزل
 فنادتنی الاشواق مهلا فانها
 وعدت الی مصحوب اول منزل
 منازل من تهوی رویدک فانزل
 غزالی همه مردم حتی علماء و فضلاى درجه اول را «کودکان» خواند، مولوی
 نیز با غزالی همداستان است که می گوید:
 خلاق اطفالند جز مست خدا
 نیست بالغ جز رهیده از هوا
 جمله با شمشیر چوبین جنگشان
 جمله در لا ینبغی آهنگشان

فرقه‌های مخالف غزالی و نوع اعتراضات

که بر وی شده است

نوع اعتراضاتی که بر غزالی شده اگر خوب بخواهید اکثرش ناشی از همان اختلاف در دید و دیدگاه است. پاره‌بی از اعتراضات و خرده‌بینی‌ها و طعن و دقتی که بر غزالی گرفته‌اند انصافاً کودکانه است.

فرقه‌های مخالف غزالی چند دسته بودند، از همه مهمتر و قویتر فلاسفه‌اند که سردهسته آنها ابن رشد قرطبی اندلسی است فیلسوف معروف (ابوالولید محمد بن احمد متولد ۵۲۰ متوفی ربیع الاول ۵۹۵ هجری قمری) صاحب مؤلفات عظیم که بالسنه لاتینی و عبری و سریانی و غیره هم ترجمه شده، و نشرافکار و عقاید او یکی از علل و اسباب نهضت فکری و فلسفی اروپا بوده است.

امام غزالی با فلسفه یونانی که از موارث ارسطو و افلاطون و امثال ایشانست جداً مخالف بوده، و مخصوصاً بیست مسأله از مسائل فلسفه را که سرمایه مهم فلسفه مشائی است و امام غزالی سه مسأله ازین مسائل را موجب کفر و زندقه و هفده مسأله را بدعت و ضلالت می‌دانست، مورد توجه قرار داد و در این باره کتاب «تهافت الفلاسفه» را تألیف کرد که از امتهات مؤلفات اوست.

ابن رشد به حمایت فلسفه یونانی باغزالی مخالفت بلکه خصامت داشت؛ کتابی هم

در ردّ تهافت الفلاسفه غزالی با اسم « تهافت التّهافت » نوشت و در مؤلفاتش همه جا بر غزالی می‌ناخت؛ و گاهی از حدود اعتراضات عالمانه هم تجاوز می‌کرد و سقط و دشنام بر غزالی می‌راند .

جای خوشبختی است که رشد علمی دنیا کم کم ثابت کرد که در بسیاری از موارد حق با امام غزالی است و مسأله افلاک تسعه، و حرکت شوقیه افلاک، و نفوس فلکی، و عقول عشره همه جزو اوهام باطل فلاسفه بوده است .

دسته دیگر از مخالفان سرسخت غزالی که اکثریت هم دارند طبقه فقها و محدثانند که پاره‌پی از فتاوی و نوشته‌های غزالی را مخالف احکام شریعت اسلام قلمداد می‌کنند؛ گروهی از متکلمان نیز از جهت اختلاف در اصول عقاید مذهبی با غزالی اختلاف دارند نمونه بارز برجسته این فرقه‌ها یعنی فقها و متکلمان و اهل حدیث که با غزالی اختلاف داشته و در ردّ او مطالبی نوشته‌اند ابن تیمیه است (شیخ تقی الدین متولد ۶۶۱ متوفی ۷۲۸) و شاگردش ابن قیم (محمد بن ابی بکر متوفی ۷۵۱) و ابو عبدالله مازری مالکی متوفی ۵۳۶ هـ که در انتقاد احياء العلوم مخصوصاً کتاب نوشته است .

خیال نکنید که دشمنی و محاصمت با غزالی فقط مخصوص همان علمای قدیم بود و این تعصبات و خامیها بهمان دوره‌های قدیم مثلاً تا قرن ۹ - ۱۰ خاتمه پیدا کرده است ، خیر دنباله آن حرفها و آن اعتراضات به ضمیمه ایرادهای تازه همچنان در همه ادوار ادامه داشته تا به عصر حاضر رسیده است .

از جمله مخالفان و خصوم غزالی در قرن نزدیک به عصر ما یعنی در قرون ۱۳ هجری یکی صاحب روضات است اعلی الله مقامه متوفی ۱۳۱۳ ق که در ترجمه احوال غزالی چیزی از تشنیع و بدگویی و تفسیق و تکفیر در حق او کوتاهی نکرده‌اند .

دیگر « خویی » صاحب شرح نهج البلاغه به عربی که در دو مجلد ضخیم در مطبعه سنگی چاپ شده است ، وی در آنجا که گفت و گو از عرفان و تصوف به میان آورده است بعد از آنکه مبلغی در تشنیع و سقط راندن بر جماعت عرفا و صوفیه قلم فرسایی کرده

و از غزالی هم اسم برده است دماغ و قلب مملو از تعصبش در تحت پرده حمایت دین بجوش می آید و می گوید اکنون که قلم به اینجا رسیده یکی از لیالی احیاء ماه رمضان است و آواز دعا و ندبه و گریه و تضرع مؤمنان از مسجد مجاور بگوش می رسد و به زبان حال مرا به حضور در مسجد و شرکت با مؤمنان در مراسم احیاء دعوت می کند ، ولیکن من در این حال طعن و لعن کردن بر غزالی سنتی صوفی کافر ناصبی را بر همه عبادات ترجیح می دهم و افضل عبادات را درین حال ، لعن آن کافر ملحد می دانم . بعد از این مقدمات باده ادب و عبارت پردازی « جناب خوبی » بجوش می آید و می نویسد: « اف و تف لک ایها الغزالی ... الخ » و بعد هر چه به زبانش می آید در باره غزالی بیچاره می نویسد و چندین ورق از کتاب خود را از همین مقوله نوشته ها در نکوهش عرفا و صوفیه سیاه می کند .

این اشخاص هم شاید واقعاً درد دین داشته اند و از راه حمایت دین و مذهب چیزی می نوشته اند ، و خرده گیری آنها هم از نوع همان ایرادهای ابن قیم و ابن تیمیه و امثال ایشانست .

آخوند طالب علم محصل جامع الازهر بنام « زکی مبارک » برای رساله دکتری و استادی خود کتابی در باره غزالی نوشته و همه جا بر وی تاخته و از و انتقاد کرده است . انتقاد این آقای مصری به این قرار است که آنچه غزالی در باره اخلاق صوفیانه گفته و نوشته ، بر ضرر اسلام و مسلمانان است چرا که اسلام دین فتح و غلبه و سیطره است و تعلیمات صوفیانه با این امر مبیانت دارد .

خلاصه گفتار « زکی مبارک » این است که باید مسلمانان را با روح جنگ و ستیز و فتح و غلبه و فیروزمندی تربیت کرد نه با آداب صوفیانه که مستلزم توکل و انغماض و پرهیز از جنگ و ستیز و تحمل ظلم و ضیم باشد ؛ مخصوصاً بر این نکته که غزالی می گوید مظلوم بودن افضل از ظالم بودن است ، مولوی هم گفته است : « شکر کن مظلومی و ظالم نبی » سخت می تازد و غزالی را بباد انتقاد می گیرد که همین تعلیماتست که باعث شکست و مغلوب شدن مسلمین در مقابل ملل و مذاهب دیگر گردیده است .

باری دنباله مخالفت و مخالفت با غزالی از تاریخ ظهور وی شروع شده و تا عصر حاضر دوام یافته است. در دوره‌های اخیر فقط اروپائیان مدافع جدی امام غزالی بوده و در تعظیم و بزرگداشت او جهد بلیغ و مستوفی بکار برده و درباره وی و افکار تازه وی کتابها و رساله‌ها پرداخته و مقالات فراوان نوشته‌اند. برای اطلاع از این مآخذ رجوع شود به دایرة المعارف اسلامی و کتاب الغزالی استاد احمد فرید رفاعی مصری که اتفاقاً کتاب او مقارن «غزالی‌نامه» یعنی در ۱۳۵۵ قمری تألیف و در مصر به طبع رسیده است.

نمونه دوستان و موافقان امام غزالی

امام غزالی در مقابل آن طبقه از خصوم و مخالفان که نام بردیم یک دسته دوستان و موافقان جدی سرمخت نیز داشته است مانند سبکی صاحب طبقات الشافعیه (تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب متوفی ۷۷۱) و سیوطی مؤلف معروف (جلال‌الدین عبد الرحمن متوفی ۹۱۱) و سید مرتضی زبیدی (محمد بن محمد حسینی متوفی - ۱۲۰۵ هـ) از علمای قرن ۱۲ هجری صاحب تاج العروس که شرح مبسوطی بر احیاء العلوم نوشته است بنام «تحاف السادة المتقين فی شرح احیاء علوم الدین».

گمان می‌کنم برای معرفی شخصیت امام محمد غزالی بحال همین مقدار بس باشد، می‌پردازیم به موضوع اصلی سخنرانی که اخلاق در نظر غزالی باشد، کسانی که طالب اطلاعات بیشتر درباره غزالی باشند رجوع کنند به کتاب «غزالی‌نامه» که در گفته‌های قبل نام بردیم.

نمونه مسایل اخلاقی و علمی غزالی

که مورد اعتراض مخالفانش واقع شده است

اگر بخواهیم همه مسایل علمی و اخلاقی را که غزالی گفته و همه آن بخش از گفته‌های او را که مورد انتقاد و اعتراض مخالفانش قرار گرفته است نقل کنیم، باید بقدر همه کتابهای

غزالی سخن بگویم یا مقاله بنویسیم که این کار با این فرصتهای کم محال و ممتنع است ، اما برای اینکه معلوم کنیم اعتراضات مخالفان و دشمنان غزالی از چه نوع و از چه قماش بوده است نمونه^۱ بعضی از گفته‌های او را با اعتراضات مخالفانش یاد می‌کنیم .

قبلاً گوشزد می‌کنیم همان‌طور که اشاره کردیم نوع ایرادها و اعتراضها که بر غزالی و بیشتر بر نوشته‌های مهم‌ترین کتاب اخلاقی او « احیاء العلوم » گرفته‌اند سخنان اعتراض آمیز کودکانه است و اکثرش ناشی از همان اختلاف در « دید و دیدگاه » یا « اختلاف نظر و اختلاف منظر » است .

من نمی‌خواهم وقت شریف شنوندگان محترم را به تکرار و بازگو کردن حرفهای کهنه^۲ پوسیده^۳ قدیم و اختلافات پوچ لا طایل اشعری و معتزلی و ظاهری و باطنی مشغول کنم ؛ فقط برای اینکه در میان شنوندگان کسانی باشند که این حرفها را نشنیده باشند و پیش خود توهم کنند که شاید اعتراضاتی که امثال ابن تیمیه و ابن قیم و اتباع ایشان بر غزالی کرده‌اند از نوع مشکلات و معضلات دقایق علمی و مذهبی باشد، بعضی را محض مثال یادآوری می‌کنم .

پیش از اینکه نمونه^۴ اعتراضات را عرض کنم بقول طلاب قدیم برای « دفع دخل » می‌گویم که یکی از نویسندگان معاصرما که به ادعای خودش با فلسفه^۵ جدید سروکار دارد در یکی از مقالاتش نوشته است که عقاید و اقوال اشعریها با فلسفه^۶ جدید سازگارتر است تا معتزلی‌ها .

من پیش خود گفتم اگر واقعاً مطلب این طور باشد که فلاسفه^۷ جدید اروپا دنبال فکر و عقیده^۸ « ابوالحسن اشعری » و جماعت اشعریه را گرفته باشند با آن همه سخافت و رکاکت در اقوال و عقاید که درین مکتب هست ، وای بر فلسفه^۹ جدید ! باز یکی دیگر از معاصران متفلسف در مقاله‌ی نوشته بود که متکلمان اسلام بیشتر از حکماء و فلاسفه دارای حریت و آزادی فکر و عقیده بوده‌اند .

شاید این نویسنده از فن کلام و متکلم مفهوم دیگری غیر از آنچه اصطلاح اهل

علم است اراده کرده باشد؛ و گرنه شخص متکلم در اصطلاح اهل علم کسی است که مقید به حفظ وضع باشد یعنی بخواهد برای عقاید و مقررات شریعی که خود او بدان معتقد و گرویده باشد برهان عقلی منطقی بیاورد، چنین کسی که سرناپای او در قید و بند حفظ وضع است چگونه می‌تواند دارای حریت و آزادی فکر باشد.

اصلاً فرق مابین متکلم و فیلسوف در همین جهت است که متکلم حافظ وضع است اما فیلسوف مقید به حفظ وضعی از اوضاع و شریعی از شرایع بشری نیست بلکه فقط مطیع عقل و تابع مؤدای برهان عقلی است، خلاصه مقصود ما ذکر نوع اعتراضات علماء بر امام غزالی بود.

نوع اعتراضات ابن رشد بر امام غزالی

امام غزالی اساس فلسفه یونانی ارسطو و افلاطون و امثال ایشان را در کتب خود مخصوصاً در تهافت الفلاسفه متزلزل کرد.

ابن رشد به حمایت فلسفه یونان یا غزالی در افتاد و در نوشته‌های خود هر جا که مناسبتی پیش آمد بر وی تاخت و مخصوصاً کتاب تهافت التهاافت را در رد «تهافت الفلاسفه» غزالی نوشت که هر دو طبع شده و بدسترس همگانست.

آنچه گفتیم نمونه اعتراضات فلاسفه بر غزالی بود اما نوع اعتراضات فقها و متکلمان و محدثان بر امام غزالی از این قبیل است.

۱- غزالی در کتاب احیاء العلوم گفته است: «لیس فی الامکان ابداع مما کان» یعنی آفرینش عالم در حد کمال و نهایت ائقان و ابداع است بطوریکه بهتر و منظم تر از آنچه هست ممکن نباشد و گرنه خداوند مجید از فیض خود دریغ نمی‌کرد.

در عالم عالم آفریدن
به زین نتوان قلم کشیدن

مخالفان غزالی بر سر این حرف غوغاها راه انداخته و کتب و رسایل بسیار پرداخته‌اند، حاصل اعتراضشان این است که قدرت آلهی غیر منتهی است و می‌تواند عالمی را از این که هست بهتر خلق کند و نیز می‌تواند از آن عالم موهوم که از این جهان بهتر است عالمی بهتر و متقن تر بیافریند، و همچنین الی غیر النهایه قادر است که عوالمی بدیع تر و منظم تر خلق

کند ، و اگر قدرت غیر متناهی برای حق تعالی معتقد نباشیم کافر و ملحد شده باشیم .
 کسی که با اصول علمی فلسفه و عرفان آشنا باشد می‌داند که این اعتراض چه
 اندازه ضعیف و کود کانه است ، این حرفها که معترضان غزالی گفته و کتابها را بدان نباشته‌اند
 ما را بیاد شوخی حکیمانه « مَلا چغندر » می‌اندازد که از بهائیل زمان خود بوده است .
 مَلا چغندر می‌گفت : وقتی که خدا می‌خواست این عالم را خلق کند بامن مشورت
 کرد ؛ گفتم یک عالم کوچک محدود و منظم بایک عده کم مردم سالم تندرست خوش اخلاق
 که با یکدیگر دوست و مهربان باشند و اسباب مزاحمت یکدیگر نباشند خلق کن ، نشنید
 و این عالم دور و دراز آشفته پرغوغا و به تعبیر خودش « و لنگ و واز » را خلق کرد ،
 حالا خودش بکار خود در مانده و پشیمان است که چرا به مشورت من گوش نداد ولیکن
 دیگر کار گذشته و تیری از شست رها شده است .

خلاصه در باره آن جمله که از غزالی نقل کردیم موافقان و مخالفان وی سه گروه
 شده‌اند : یک دسته اصلاً انکار کرده‌اند که این سخن از غزالی باشد ، دسته دیگر آنرا
 رد کرده و نسبت جهل بلکه کفر و الحاد بوی داده‌اند ، دسته سوم آنرا تأویل کرده‌اند ،
 تفصیل این مطالب را اگر طالب باشید به کتاب غزالی نامه رجوع کنید ، پیش ازین وقت
 ما اجازه نمی‌دهد که در این مقوله سخن بگوییم .

با للعجب قدرت نامتناهی و علم و اراده نامتناهی که برای واجب الوجود معتقدیم
 چه ربط به این قبیل ایرادات و اعتراضات جاهلانه دارد ، عارف درین باره می‌گوید :
 به نزد آنکه جانش در تجلی است همه عالم ظهور حق تعالی است
 حکیم می‌گوید :

دهنده بی که بگُل نکهت و بگُل جان داد بهر که هر چه سزا بود حکمتش آن داد

۲- غزالی می‌گوید صوفیان در وجد و سماع و غلبه حال جامه برتن پاره می‌کنند .
 مخالفان وی گویند این عمل اسراف و تبذیر خلاف شرع است ، اینجا نیز همان
 اختلاف دید و نظرگاه است « در نظر بازی ما بی‌خبران حیرانند » کسی که آن حال و آن
 مقام را درک نکرده باشد نمی‌تواند در آن باره قضاوت کند « توجه دانی که چه سود او

سر است ایشان را .

لو ذاق عاذلی صبابتی صبا معی ولکن عاذلی ما ذاقها

اسراف و تبذیر مربوط به حالت اختیار و هوشیاری است، و جامه برتن قبا کردن صوفیان در حالت اضطرار و بی قراری و نا هوشیاری است، و حکم حالت اختیار را در حالت اضطرار نمی توان جاری کرد .

۳- غزالی از ابوالحسن دینوری که یکی از زهاد و عباد معروف است حکایت می کند که دوازده بار پیاده و سر برهنه به سفر حج رفته بود .

ابن قیم می گوید : کار بسیار جاهلانه و خلاف شرع کرده و گناه عظیم مرتکب شده بود ، چرا که پیاده رفتن در بیابانی که از خار و سنگلاخ پاک نباشد عملی جاهلانه و ابلهانه است، و خود را در معرض اذیت و آزار قرار دادن خلاف شرع است .

۴- غزالی می گفت که برای تهذیب اخلاق و سرکوبی نفس امّاره شیطانی جایز است که ریاضت بکشند و در ریاضت غذا کم بخورند و خواب کم کنند و از شهوات حیوانی تعفف نمایند و ازوا و خلوت اختیار کنند .

و همچنین دیگر شروط و آداب که در ریاضت است، غزالی همه را در صورتی که برای تهذیب نفس انسانی و تحصیل رضای الهی باشد جایز می شمرد .

ابن قیم و پیروان او بر غزالی می تاخندند که این نوع ریاضتها بدعت صوفیان است و همه برخلاف شرع اسلام است ، مثلا تقلیل غذا و مداومت کم خوابی و خلوتگزینی ممکن است منتهی به ضعف مزاج و بیماری و جنون و دیوانگی شود، و ایذاء نفس و خود را در تهلکه انداختن برخلاف رضای الهی است؛ چرا از شهوت حلال پرهیزند و مانع از تکثیر نسل مسلمان و گوینده « لا اله الا الله بشوند .

۵ - غزالی در باب توکل می گوید کسانی از ارباب زهد و عبادت بوده اند که بدون زاد و توشه راه بیابانها را پیش می گرفتند و اطمینان داشتند که خداوند روزی آنها را می رساند « و من یتق الله يجعل له مخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب » « و من یتوکل

علی الله فهو حسبه» و «ما من دابة الا علی الله رزقها» .

معرض می گوید: بسیار کار ابلهانه می کردند که خود را در بیابان پرخطر می انداختند، ممکن بود راه را گم کنند، مریض شوند و بدون غذا و پرستار بمانند، و دست آخر گرفتار درندگان شوند یا از شدت گرسنگی و بیماری بمیرند و کسی نباشد که ایشان را غسل دهد و کفن نماید... الخ؛ و از همین مقوله اعتراضات که جواب همه آنها همانست که «از نظر که دیدشان بد مختلف» و «بی درد را چه حاصل از حال دردمندان» بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه

بزخم خورده حکایت کنم ز سوز جراحی

که تندرست ملامت کند چون بخروشم

۶- یکی از اعتراضات مخالفان امام غزالی این بود که وی اصلاً ایرانی و فارسی زبان است و در انشای عربی دست ندارد، و مخصوصاً نحو عربی را خوب نمی داند و احیاناً عباراتی از قلم او تراوش می کند که از نظر نحو عربی مغلوط و به اصطلاح علمای ادب دارای «ضعف تألیف» است .

انصاف و بزرگواری امام غزالی را ببینید با اینکه نوشته های عربی او در کمال فصاحت و بلاغت است و خطب و مقالات و رسایلی انشاء کرده است که فصیحی ادب هم از اتیان نظیر آن عاجزند باز خود او تاحدی این اعتراض را که در نحو عربی چندان مهارت و تسلط نداشت پذیرفته و بدین سبب از خوانندگان احیاء العلوم و دیگر مصنفاتش و به ویژه از شاگردان و اصحاب خود خواسته است که اگر احیاناً غلط نحوی در عبارات او دیدند آنرا اصلاح کنند، و از در اعتذار گفته است که مقصود اصلی و اساسی من بیان مطالب بوده است و به جنبه ادبی و آرایش و پیرایش الفاظ توجه ننموده ام.

اتفاقاً همین ایراد را که بر غزالی گرفته اند بر امام ابوحنیفه پیشوای فقه حنفی (متولد ۸۰ متوفی ۱۵۰ ق) نیز می گرفتند که چون اصلاً ایرانی نژاد و فارسی زبان بود در عربیت مهارت نداشت و پیروان و هواداران امام ابوحنیفه در دفاع از وی با اصلاً منکر ضعف

عربیت او شده یا آنرا به وجهی توجیه کرده‌اند که موجب نقص و کسر شأن امام نباشد.

وضع تدریس عربی در مدارس فعلی ایران

اینجای خواهم حاشیه بروم و بطور جمله معترضه مطلبی را بگویم که مورد نیازمندی فرهنگ و محل ابتلای عموم دانشجویان مدارس کشور ماست اعم از دبیرستان و دانشکده و خلاصه‌اش این است که تدریس عربی در مدارس فعلی ایران از هدف و مقصد اصلی منحرف و موجب تضییع اوقات دانشجویان شده است.

مقصودم شرح حال خود نیست فقط می‌خواهم مقدمه‌نی را برای نتیجه منظور ذکر کنم. این حقیر مدتی مدید از ایام جوانی و طلبگی و حجره نشینی خود را که در مدرسه مبارکه «نیامورد» یا (نماورد) اصفهان گذرته است در تحصیل و تدریس صرف و نحو و دیگر فنون و صناعات ادبیات عربی صرف کرده‌ام، می‌توانم عرض کنم کمتر کتابی چاپی یا خطی موجود ممکن الحصول در این مواضع بوده است که به وسیله خریداری یا استنساخ یا عاریه و امانت گرفتن از کتابخانه‌های شخصی که آن ایام در اصفهان بسیار بود و هنوز شیادان آنها را زبوده و به کتب خانه‌های خارجه نفرستاده بودند، بر آن دست نیافته و با شوق و ذوق هرچه تمام‌تر مطالعه نکرده باشم.

از آن جمله کتابخانه حاج آقا منیر احمد آبادی بود که چند صد نسخه خطی نادر الوجود و از جمله کتاب منحصر بفرد محیط اللغه صاحب بن عبّاد را داشت، و چون پسرانش پیش من تحصیل می‌کردند هرچه می‌خواستم بی‌مضایقه بمن امانت می‌دادند.

یکی از آن کتابها که مدتی مورد استفاده من بود شرح قسم ثالث مفتاح سکاکی بود از تفتازانی که تاریخ کتابتش در زمان مؤلف یعنی پیش از سنه ۷۹۲ هجری بود و هنوز صورت و شکل آن کتاب که باخط تعلیق کتابی مرسوم آن زمان نوشته بودند پیش چشم من است و پاره‌ی از اشعار فارسی که تفتازانی برای مباحث استعاره و کنایه شاهد آورده بود بیاد من است، از آن جمله است این جمله «ولنعم ما قال الانوری بالفارسیة».

گشت روشن چو چشمه خورشید دیده اختران به کحل ظلام
 و همچنین شرح مفتاح سکاکی از میر سید شریف که آن هم در زمان خود میر سید
 شریف یعنی قبل از ۸۱۶ هجری قمری که تاریخ وفات اوست کتابت شده بود و شرح بسیار
 مفید محققانه بی است.

نسخه شرح تسهیل و ارتشاف و شرح الفیه ابو حیان نحوی اندلسی متوفی ۷۴۵ ق
 را اول بار در همان کتابخانه دیدم و مدتی به امانت داشتم، از این قبیل کتب و نسخ خطی
 نادر الوجود در آن کتابخانه بسیار بود که فعلاً اثری از آن کتابخانه عظیم در اصفهان نیست
 و نمی دانم آن نسخه های گران بها چه شد و کجا رفت.

کتابخانه قزوینی ها و کتابخانه میرزا عبدالغفار تویسرکانی و کتابخانه اعقاب ملا صالح
 جویباری متوفی ۱۲۸۵ ق. و چند کتب خانه دیگر از آن قبیل که مخزن و گنجینه نفایس
 نسخ خطی در هر موضوع بود (ادبیات، فقه، فلسفه، ریاضی، تاریخ رجال، انساب
 و دیگر علوم و فنون اسلامی) و صاحبان آن رحمة الله علیهم اجمعین به سبب معرفت و
 اطمینانی که داشتند هر کتابی را که می خواستم به بنده می دادند، اجازه استنساخ هم داشتم.
 به همین سبب چند کتاب را که مورد احتیاج شدید من بود هم از کتب ادبی که موضوع
 بحث ماست و هم در فنون دیگر از روی نسخ آنها برای خود کتابت کردم.

مثلاً شرح بیست باب بیرجندی را بر اسطرلاب که در آن تاریخ نسخه خوب
 صحیح آن متعلق به کتابخانه مرحوم میرزا احمد ملا باشی پاقلعه بی بود به توسط یکی از
 نواده های او که با من آشنایی و رفت و آمد داشت به امانت گرفتم و نسخه بی از آن
 برای خود نوشتم که هنوز موجود است. بعداً در طهران و تبریز نسخه های خطی صحیح
 بسیار خوب از این کتاب پیدا کردم که اتفاقاً تاریخ کتابت یکی از آنها مربوط به زمان خود
 عبدالعلی بیرجندی شارح کتاب است (متوفی ۹۳۴ ق).

و نیز کتاب خاتون آبادی معرفت تقویم را چون نسخه خوب نداشتم بعاریت
 گرفتم و بخط خود نسخه صحیح کامل نوشتم که هنوز موجود است. کتاب مراح الارواح
 که در صرف عربی است با این که نسخه اش چاپی بود چون در اصفهان منحصر بود و

مالکش هم آنرا نمی فروخت به عاریت گرفتم ، و با اجازه مالک از روی آن برای خود استنساخ کردم که نسخه اش هنوز در اوراق متفرقه یادداشت های قدیم این حقیر موجود است .
 باری مدتی طولانی از ایام طلبگی من گذشت که حجره تحصیلی من مملو از کتب خطی و چاپی صرف و نحو و دیگر فنون و صناعات ادب عربی بود ، از صرف میر فارسی گرفته تا مغنی و مطول و شرح رضی ، همه متون درسی این علوم را هم برای طلاب درس گفته بودم .
 منظورم این است که من از دروس عربی و غور و غائله آن بخوبی اطلاع دارم و می دانم که احاطه به تمام نکات و جزئیات صرف و نحو عربی بسیار دشوار است و خیلی مایه و اطلاع می خواهد تا بتوانند یک صفحه عربی بدون شکل و اعراب را درست بخوانند و درست شکل و اعراب بگذارند !

طلاب قدیم یک کتاب را همه روز درس می خواندند یا درس می دادند و هرگز چنین نبود که مثلا درس صرف و نحو و مقدمات عربی در هفته یک روز و دو روز و یک ساعت و دو ساعت باشد : مع ذلک در میان آن گروه شاید از صد نفر یک نفر متخرج عربی دان بیرون نمی آمد که در همه دقائق صرف و نحو و فنون ادب عربی و فهم اشعار دواوین عربی احاطه کامل داشته باشد . با این قیاس چگونه می توان انتظار داشت که با طرز و روشی که معمول مدارس امروزی است شاگردان عربی دان از کار در آیند که همه دقائق قواعد عربیت و فهم کتب ادبی و دواوین عربی و قوف و مهارت داشته باشند . در مدارس امروز معمول است که مثلا صرف و نحو عربی را در هفته یک ساعت و قرائت عربی را هم در هفته یک ساعت درس می خوانند ، آن هم با شیوه معمول مرسوم که مدتی از ساعت درس به حاضر و غایب کردن و درس پرسیدن از شاگردان می گذرد و مدتی هم از ایام سال را به امتحان کتبی و شفاهی می گذرانند بطوری که چندان وقتی برای تدریس عربی باقی نمی ماند ، و عاده محال است که دانشجویان در این مدت قلیل و با این رسم معمول اصلا قواعد صرف و نحو عربی را یاد بگیرند چه جای اینکه احاطه به جزئیات آن داشته باشند ، و چه جای اینکه مثل ادبای قدیم بتوانند خطب و رسایل

فصیح و بلیغ و قصاید طنزانهٔ بجزل و استوار انشاء کنند ، چنین توقعی هم از ایشان داشتن بیجا و بی مورد است ، و مقصود از درس عربی در مدارس ایرانی فعلی تحصیل این مایه از قوهٔ عربیت هم نیست .

مقصود اصلی از درس عربی در مدارس ایرانی دو چیز است ؛ یکی اینکه کلمات عربی را که در فارسی مستعمل است بشناسند و ریشه و پایهٔ آنرا تشخیص بدهند .
برای حصول این منظور باید به قسمت صرف و اشتقاق عربی بیشتر توجه داشت آن نیز نه همهٔ قواعد صرف و اشتقاق بلکه آن دسته از مباحث صرف و اشتقاق که برای فهم کلمات عربی دخیل فارسی لازم و در بایست است ، از قبیل مباحث ذیل :

۱- قاعدهٔ صرف کردن ابواب ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید و رباعی مجرد و رباعی مزید که در فارسی بسیار بکار می آید ، مثل باب افعال (اکرام ، احسان ، انعام ، اقدام) و باب افتعال (اهتمام ، استماع ، اکتفاء ، ابتداء ، انتها) و باب استفعال (استخراج ، استقبال ، استنساخ ، استمداد ، استیفاء) و صدها نظیر آن که در فارسی معمول و متداول است

۲- قاعدهٔ جمع مکسر عربی که بر وزن فواعل و فعائل و مفاعیل باشد تا الفاضلی را که بر این وزن در فارسی متداول شده است بفهمند و مادهٔ و صورت آنرا تشخیص بدهند فواید ، لوازم ، عواید ، زواید ، اوایل ، اواخر ، صنایع ، شواهد ، موارد ، شداید ، مواقف ، شرایع ، شمایل ، خصایل ، دلایل ، و صدها کلمات دیگر ازین قبیل .

۳- قاعدهٔ جمع سالم مذکر مانند مسلمین ، مؤمنین ، حاضرین ، غائبین .

۴- قاعدهٔ جمع مؤنث سالم مانند : مسلمات ، مؤمنات ، طیبات ، معجزات ، ممکنات ، مشکلات ، مبهمات و امثال آن .

از این چهار قاعده که ذکر کردم . منظورم فقط ذکر مثال و نمونه بود نه اینکه منحصر بهمین چهار فقره باشد اما هر چه باشد قواعدی که برای فارسی درجهٔ اول ضرورت و لزوم را دارد بنظر بنده محدود و معدود است . متأسفانه تاکنون کتابی را که برای این

منظور تألیف شده باشد تهیه نکرده و بدست معلمان و محصلان نگذاشته‌ایم، و معمول این است که در کلاسهای یک دوره صرف و نحو عربی را درس می‌دهند بدون اینکه توجه به لزوم و ضرورت آن داشته باشند.

اما هدف و مقصود دیگر از درس عربی این است که دانشجویان ایرانی و بخصوص متخرجان شعبه ادبی بتوانند از کتب مذهبی مخصوصاً قرآن و حدیث استفاده کنند و نیز بتوانند کتب تاریخی و اخلاقی و نظایر آن از قبیل آثار ابن مقفع و ابن قتیبه دینوری و ابن رسته و اصطخری و ابن بطوطه و جاحظ و طبری و ابن اثیر و امثال آنرا درست بخوانند و بفهمند. هر چند که با کمک مراجعه به کتب لغت عربی به عربی یا عربی به فارسی باشد.

و برای این قسمت از منظور هم مقداری از قواعد نحو عربی که در حدود کتاب صمدیه و شرح انموذج یا شرح الفیه ابن مالک و شرح کافیه ابن حاجب باشد آن هم با حذف قسمتهای غیر ضروری که تفصیل آنرا بر عهده دبیران و استادان فاضل مجرب عربی‌دان و امی‌گذارم، کافی است.

ما هرگز درس عربی را برای این نتیجه نمی‌خوانیم و انتظار نداریم و نباید هم داشته باشیم که دانشجویان ما در انشاء خطب و رسائل و قصاید عربی، صاحب بن عبّاد و ابن عمید و ابوبکر خوارزمی و طغرایی اصفهانی و ابونواس اهوازی و ابوالفتح بستی از کار در آیند.

این همه زحمت هم به دانشجویان تحمیل نمی‌کنیم که در مکالمه عربی با حاملان عراق و سوریه هم‌زبان باشند، حاشا و کتلا، اگر تنها همین امر مقصود باشد کافی است که یک کلاس اختصاصی برای درس مکالمه عربی تأسیس کنیم؛ یا دانشجویان مستعد را حدود یکسال به مالک عربی زبان بفرستیم نه اینکه چندین سال وقت او را در دبیرستان و دانشکده و کلاس دکتری ادبیات تلف کنیم محض برای اینکه زبان دارج عرب را بفهمند و با آن مکالمه کنند.

متأسفانه می‌بینیم و می‌شنویم که درس عربی مدارس از مجرای مقصود و غرض اصلی

بکلی منحرف شده و فقط مکالمه عربی دارج مُحرّف جای همه دروس صرف و نحو و ادبیات عربی را گرفته است ، به شاگردان یاد می‌دهند که لب و لوجه های خود را به تکلف و زحمت کج و معوج کنند تا عربی حرف بزنند .

عجبا که در اذان گفتن و قرآن خواندن مساجد و محافل ادبی حتی رادیو و تلویزیون نیز مرسوم شده است که اکثر در عوض آواز دلنشین و لحن شیرین غنایی فارسی از لجه های ناهنجار که بطبع و گوش ایرانیان نژاده خوش آیند نیست تقلید می کنند .

این حقیر سالیان دراز در حجره طلبگی مدرسه نیاورد با آواز رسا و دلنشین مؤذن مسجد حکیم که سحرها بگوش می رسید و روح را صفا و صیقل می داد آشنائی داشتم اکنون صدای ناهنجار فریادهای خشن و جیغ های روح فرسار که با خشونت و ناخوش- آهنگی بلندگوها نیز توأم شده است و جز نفرت و اشمئزاز نتیجه یی نمی دهد بجای آن اذان دلنواز می شنوم و بی اختیار می گویم :

تو که قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانان

مسلم است که در هر امری هر قدر تظاهر و خودنمایی بیشتر باشد ، حقیقت و واقعیت کمتر است ، این تقلیدهای بی جا و تظاهرات عوام فریب همه در پیشگاه عقل صریح و دین و مذهب صادق خالص ، نشانه ضعف دیانت و سستی ایمان است ؛ اما گروهی که اهل ندلیس و سالوسی اند بر سیل مغلظه و عوام فریبی این امور را دلیل پیشرفت و رواج دین و کثرت دینداران قلمداد می کنند .

ملاحظه کنید اشخاصی مثل امام ابوحنیفه و امام غزالی با اینکه در حوزه عرب و عربیت تحصیل کرده بودند و همه کارشان بازبان عربی بود اعتنایی به تجوید عربی و اعمال دقیق نحو و صرف عربی نداشته اند ، فقط می خواستند مطالب خود را در قالب زبان عربی که زبان بین الملل اسلامی بود بریزند و از کتبی که به زبان عربی نوشته شده است استفاده کنند نه اینکه تنها بتقاید عامیانه دهن بچی کنند تا عربی بخوانند .

خدا رحمت کند آن فقیه بزرگوار را که در جواب این سؤال که آیا در قرائت

حمد و سوره^۱ نماز باید لهجه^۲ تلفظ عربی کاملاً تقلید شود یا خیر ، فرمود : قرائت عربی لازم است نه قرائت عربی ، یعنی قراة العربیة بطور اضافه شرط است نه قراة عربیة^۳ بصورت وصف .

امام ابوحنیفه برای کسانی که قادر بر اداء کلمات عربی و تلفظ عربی نباشند فتوی داد که برای ایشان خواندن نماز به فارسی جایز است .

حقیر با این فتوی موافق نیستم ولیکن با آن طور قراءت و تجوید که از عهده^۴ فارسی زبان ساخته نباشد نیز موافقت ندارم . و با آن جماعت که کاسه های گرم تراز آش شده اند و می خواهند که از عرب هم عرب تر باشیم نیز جداً مخالفم . زیرا با این روش و این سلیقه ، ملیت فارسی زبان به آنجا خواهد افتاد که عرب فی انداخت .

در تقلید زبان فرنگی نیز همان بل که بالاتر و برتر از آن را می گویم که در تقلید عربی گفته شد ؛ باری برویم بر سر اصل موضوع سخنرانی .

روش امام غزالی و منابع او در اخلاق

روش امام غزالی در مباحث و مواضع اخلاقی آمیخته است از سه عنصر با سه طریق به این قرار :

۱- طریقه و مسلک حکماء و فلاسفه قبل از غزالی شامل حکمای قدیم یونان از قبیل « ارسطو » و « افلاطون » یا حکمای قدیم ایران از قبیل بزرگمهر و امثال وی ، یا مؤلفان بزرگ اسلامی که سرآمد آنها در این موضوع مخصوصاً استاد ابو علی مسکویه احمد بن محمد رازی الاصل اصفهانی المسکن والمدفن متوفی نهم ماه صفر ۴۲۱ ق. و بهترین کتابش در اخلاق تألیف اوست بنام « طهارة الاعراق فی تهذیب الاخلاق » که به عنوان « کتاب الطهارة » و « تهذیب الاخلاق » معروف شده است .

۲- مسلک فقها و مشرّعان اسلام که مأخذش کتاب و سنت یعنی قرآن مجید و اخبار مأثوره نبوی است بطوریکه در کتب محدثان قدیم اسلامی مثل صحیح بخاری و « صحیح مسلم » و مسند ابن حنبل « و دیگر صحاح سته^۵ اهل سنت ضبط شده است .

امام غزالی در نقل حکایات و روایات بر ائمه اهل سنت اقتضار نمی کند؛ بلکه جای جای در اثناء بیان مطالب اخلاقی به حکایات و روایات شیعی مأثور از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و فرزندان طاهرین وی مانند حضرت امام حسین سیدالشهداء و حضرت سجاد امام زین العابدین علی بن الحسین و حضرت ابو جعفر امام محمد باقر و ابو عبدالله جعفر صادق و دیگر ائمه شیعه سلام الله علیهم اجمعین نیز متمسک می شود و نمودارش در کتب مفصله^۱ او مثل احیاء العلوم و کیمیای سعادت و همچنین تألیفات کوچکترش مانند نصیحة الملوك و امثال آن بسیار است .

۳- طریقه صوفیه و زهاد اسلامی و کلمات و احوالی که از این جماعت در کتب صوفیه و ارباب سیر و سلوک نقل شده است ، و در این خصوص به کتاب معروف «قوت القلوب فی معامله المحبوب» تألیف شیخ ابوطالب مکی (محمد بن علی بن عطیه) متوفی جمادی الآخره سنه ۳۸۶ ق . و رساله قشیریّه امام ابوالقاسم قشیری (عبدالکریم بن هوازن) متوفی ربیع الآخر سنه ۴۶۵ ق . توجه داشته است :

و نیز در هر موضوع اخلاقی که مناسب بوده احوال و کلمات مأثوره عرفا و زهاد مانند امام شافعی متوفی ۲۰۴ و ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی متوفی ۲۴۳ ق . که او را از مشایخ سید الطایفه جنید بغدادی متوفی ۲۹۸ نوشته اند ، و همچنین خود جنید که از اقطاب مشایخ صوفیه محسوب است ، و مزنی (اسماعیل بن یحیی) شافعی فقیه نحوی صاحب کتاب المختصر در فروع فقه شافعی متوفی سنه ۲۶۴ (منسوب به مزینه به صیغه تصغیر که نام یکی از قبایل یمن است) که شاگرد امام شافعی بود و به قول ابن ندیم در الفهرست ما بین اصحاب شافعی فقیه تراز وی نبود چنانکه در میان آن جماعت اصلح از بویطی (یوسف بن یحیی) وجود نداشت ، و نیز حرمله بن یحیی متولد ۱۶۶ متوفی ۲۴۳ ق . که او نیز از شاگردان برجسته امام شافعی و راوی کلمات حکیمانه و عارفانه او بوده است .^۱ و همچنین جماعت دیگر از طبقات فقها و زهاد و صوفیه را ، در احیاء العلوم و

۱- رجوع شود به کتاب طبقات الشافعیه سبکی .

دیگر مؤلفاتش آورده است .

از این سه عنصر یا سه جزو اصلی که دستگاه تعلیمات امام غزالی و منابع و مأخذ او را در مسائل و مواضع اخلاقی تشکیل می‌دهد، عنصر غالبش دو قسمت اخیر یعنی فقه و تصوف یا شریعت و طریقت است ، و آنچه از حکما گرفته در جنب دو بخش دیگر بسیار اندک و ناچیز است ، مثلاً در غالب موارد برخلاف اینکه ابوعلی مسکویه به گفته حکمای سلف استشهاد جسته است غزالی با حکام شریعت مأخوذ از کتاب و سنت و مآثورات و احوال و کلمات متصوفه و ارباب طریقت تمسک می‌جوید .

خلاصه اینکه امام غزالی در اخلاق، عقل و شرع و تصوف ، و به عبارت کوتاه‌تر احکام عقل و دین، یا تعقل و تعبد را بهم آمیخته و از ترکیب آنها برای تریاق سموم اخلاقی و اجتماعی بشر معجونی تازه بس گوارا ساخته است که آنرا « طریقه و روش غزالی در علم اخلاق » یا « اخلاق در نظر غزالی » باید نامید .

امام غزالی و رسایل اخوان الصفا و آثار تاریخی و اخلاقی

ایرانیان قدیم

از جمله مأخذ مهم غزالی در نقل کلمات اخلاقی، رسایل اخوان الصفا و کتاب جاویدان خرد ابوعلی مسکویه و دیگر آثار اخلاقی و تاریخی قدیم ایران است از قبیل پندنامه‌های منسوب به انوشیروان و اردشیر و شاپور ساسانی و امثال آن .

نمونه این امر در همه مؤلفات اخلاقی امام غزالی بخصوص در کتاب فارسی نصیحة الملوك كاملا واضح و هویدا است .

در کتاب نصیحة الملوك از کلمات و گفته‌های حکیمانۀ ایرانیان قدیم به اندازه‌ی نقل شده که این کتاب را جنبه ایرانی محض داده و از این حیث آنرا از دیگر مؤلفات امام غزالی مشخص و ممتاز ساخته است . اگر چه ما را در این باره سخنی است که در

مقدمه تصحیح مجدد و طبع تازه نصیحة الملوك بتفصیل خواهیم گفت انشاء الله تعالی .

نمونه مسائل اخلاقی که امام غزالی از حکماء و فلاسفه

اقتباس کرده است

گفتیم که یکی از مبانی مسائل اخلاقی که امام غزالی اختیار کرده روش حکما و فلاسفه است. نمونه آن قبیل مسائل اخلاقی که غزالی از حکما و فلاسفه اقتباس کرده باشد در کتاب احیاء العلوم و میزان العمل و دیگر مؤلفات وی بسیار است، که ما از ذکر همه آنها خودداری و به نمونه‌پی که دلیل بر مدعای ما باشد اکتفا می‌کنیم.

در بحث رذایل اخلاقی و کیفیت تهذیب اخلاق عیناً از حکمت عملی ارسطو که ابوعلی مسکویه در کتاب الطهارة و خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری نیز از وی پیروی کرده‌اند، پیروی می‌کند و می‌گوید همان طور که امراض جسمانی را معالجه می‌کنند امراض نفسانی را نیز معالجه باید کرد، و همان طور که در طب جسمانی معالجه به ضد است در طب روحانی نیز هر مرضی را به ضدش علاج باید کرد.

در فضایل اخلاقی نیز اصل توسط و اعتدال و تناسب قوی و ملکات اخلاقی را هم از طریقه ارسطو و افلاطون گرفته است.

ارسطو فضیلت اخلاقی را دایره‌مدار اصل توسط و اعتدال شمرده؛ و افلاطون در این باره اصل اعتدال و تناسب قوی و ملکات را اعتبار داده است، توافق در نظر افلاطون عبارتست از تناسب قوی و ملکات اخلاقی.

غزالی می‌گوید همان طور که حسن و زیبایی ظاهری بچشم تنها یا ابرو و رخسار تنها نیست، و زیبایی وقتی وجود می‌گیرد که همه اعضا و اندامهای بدن در حسن و ملاحظت متناسب و هم‌آهنگ باشند، همچنان حسن خلق و وقتی وجود می‌گیرد که همه ارکان و مبانی اخلاقی یعنی قوه تعقل و قوه غضب و شهوت همه بایکدیگر دارای حسن و فضیلت باشند. در اجناس و انواع و فروع فضایل اخلاقی نیز امام غزالی پیرو فلاسفه است؛

به این قرار که اجناس فضایل را چهار فضیلت به عنوان حکمت و شجاعت و عفت و عدالت قرار می‌دهد و این اجناس را عیناً مانند حکما تعریف می‌کند چنانکه می‌گوید: حکمت فضیلت قوه عقلانی است، و شجاعت فضیلت قوه غضبی است، و عفت فضیلت قوه شهوانی است، و عدالت مجموعه این قواست به ترتیبی که شایسته و بایسته باشد.

و در فروع فضایل مثلاً در فروع حکمت می‌گوید که از اعتدال قوه عقلانی چند فضیلت به وجود می‌آید مانند حسن تدبیر و جودت ذهن و ثقافت رای و اصابت ظن و نطقن به دقایق اعمال؛ و از فروع خلق شجاعت چند فضیلت است از قبیل کرم، نجدت، شهامت، حلم، ثبات، کظم غیظ، تودد.

و برای این قیاس در دیگر اصول و فروع فضایل، همان روش حکما و فلاسفه را دارد که خلاصه و زبده آن در کتاب الطهاره ابوعلی مسکویه و اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی ذکر شده است، و در صورتی که نمونه‌های دیگر این قبیل مسائل را کسی طالب باشد می‌تواند به کتاب احیاء العلوم و میزان العمل امام غزالی رجوع کند.

چرا امام غزالی در مسائل اخلاقی از فلاسفه پیروی کرده است

اما اینکه امام غزالی با اینکه مردی متشرع صوفی مسلک و مخالف سرسخت فلسفه یونانی بود، چگونه در مسائل اخلاقی که رکن عمده تعلیمات اوست از حکما و فلاسفه پیروی کرده، سببش این است که به اعتقاد غزالی انواع علوم و معارف و صنایع بشری در صورتی که موافق عقل و منطق شرع باشد وحی آلهی است و آن دسته از مسائل که مخالف ادیان و شرایع باشد وحی شیطانی است، و سرچشمه این عقیده در امام غزالی مسلک عرفان و تصوف اوست، زیرا گروهی از عرفا و صوفیه معتقدند که دانشها و معارف حقه بشری همه وحی آلهی و الهام ربانی است. مولوی درین باره می‌گوید:

گلشنی کز نقل روید یک دم است	گلشنی کز عقل روید خرم است
گلشنی کز گیل دم گردد تباه	گلشنی کز دل دمد و افروخته

علمهای بامزه‌ی دانسته‌مان زان گلستان یک دوسه گلدسته‌دان
زان زبون این دوسه گلدسته‌ایم که در گلزار بر خود بسته‌ایم

منطقی‌گز وحی نبود از هواست همچو خاکی در هوا و در هباست
غزالی نیز مانند آن دسته از عرفا معتقد است که کلمات صحیح فلاسفه و حکما مأخوذ
از انبیاء و اولیاء خداست و بنابراین کسی که در این گونه مسائل پیروی از حکماء کرده
باشد در حقیقت پیروی از وحی آسمانی و انبیاء و اولیاء الهی نموده است.

خیر و شر و حسن و قبح عقلی و شرعی

بحث در حقیقت خیر و شر که هر دو طرف امر وجودی است، یا اینکه فقط خیر
امر وجودی است و شر امر عدمی است، یکی از مباحث مهم اصول و کلام است.
و همچنین مسأله حسن و قبح که آیا همه اقسامش عقلی است، یا فقط شرعی است
یا اینکه آمیخته از شرعی و عقلی است، نیز یکی از مسایل بسیار مهم فن کلام و اصول فقه
است.

ما اگر درین باره نخواهیم به تفصیل گفتگو کنیم و به نقل همه اقوال و ادله‌ی که برای
آراء و عقاید مختلف ذکر کرده‌اند پردازیم سخن بدرازی کشد و از مقصود اصلی باز
می‌مانیم این است که بطور اختصار می‌گوییم.
خیر و شر در نظر فیلسوف با متکلم و فقیه اصولی فرق دارد، فلاسفه معتقدند که
خیر امر وجودی و شر امر عدمی است، اما متکلم و فقیه اصولی، هر دو خیر و شر را دو امر
وجودی می‌شمارند و می‌گویند که عمل خیر یا خوب و نیک آنست که ارتکاب آن جایز
باشد، و شر آنست که عملش روا نباشد، یعنی عملی است که در نظر عقل یا شرع ناپسند
باشد، و همین عمل خیر و شر است که به لسان فقاهت به حرام و واجب و مستحب و مکروه
و مباح تقسیم می‌شود، عمل خیر عمل واجب و مستحب و مباح است، و عمل شر عمل حرام
و مکروه است.

بعضی فعل مُباح را قسم ثالث مابین خیر و شر شمرده و گفته‌اند که عمل مُباح حد فاصل و برزخ مابین خیر و شر است یعنی نه می‌توان آنرا خیر محض و نه می‌توان آنرا شرّ محض محسوب داشت .

امام غزالی در اکثر مسائل اخلاقی پیرو فقها و متکلمان است و اعمال بشر را از نظر کلامی بدو قسم خیر و شر، و از جنبه فقاقت به احکام خمسّه تکلیفیه (واجب ، حرام ، مستحب ، مکروه ، مباح)؛ و گاهی به سه قسم واجب و حرام و مباح تقسیم می‌کند و مستحب و مکروه را داخل قسم مباح قرار می‌دهد .

اما مسأله حسن و قبح عقلی و شرعی، جماعت معتزله معتقدند که حسن و قبح گاهی عقلی و گاهی شرعی است و برخی فقط حسن و قبح را عقلی می‌گویند و شرع را در این باره پیرو یا مقرر حکم عقل قرار می‌دهند ، اما متکلمان اشعری معتقدند که فقط حسن و قبح دائر مدار احکام شرعی است؛ یعنی آنچه را که شریعت خوب شمرده باشد دارای حسن است و آنچه را که ناپسند شمرده و از آن نهی کرده باشد قبیح است ، و عقل را به هیچ وجه در احکام حسن و قبح راه نمی‌دهند بل که آنرا تابع شرع قرار می‌دهند ؛ و معتزله برعکس می‌گویند که در احکام حسن و قبح شرع تابع عقل است .

امام غزالی نیز در باره حسن و قبح اساساً پیرو عقیده اشعریه است ولیکن گاهی در کلیات او دیده می‌شود که در حسن و قبح اشیاء، عقل را نیز راه می‌دهد و چنان می‌نماید که به حسن و قبح عقلی و شرعی هر دو معتقد است نه اینکه منکر حسن و قبح عقلی باشد. کتاب المستصنی یکی از مؤلفات مهم اصولی امام غزالی است که حاوی همین نوع مسائل است .

مهمترین کتاب اخلاقی امام غزالی در عربی کتاب

احیاء العلوم و در فارسی کتاب کیمیای سعادت است

کیمیای سعادت در اساس مطالب با احیاء العلوم یکی است و تفاوتی که دارد

در اجمال وتفصیل وحذف و زیادت بعض جزئیات است؛ چندانکه می‌توان گفت کیمیای سعادت در واقع مانند ترجمه فارسی همان احیاء العلوم است، ولیکن نه بختی و بی‌مزگی ترجمه‌های معمول بلکه به این صورت که یک نفر مؤلف که در هر دو زبان عربی و فارسی تسلط و قدرت انشاء داشته مطالبی را یک بار به عربی و یک بار هم به فارسی نوشته است، و این عمل که گاهی یک کتاب را خود مؤلف بدو زبان فارسی و عربی تألیف کرده باشد در قدیم بسیار داریم .

کتاب احیاء العلوم را امام غزالی در ایام خلوت و انزوا و دوران سیرو سیاحت آفاق و انفس که او را بعد از ترك مناصب دنیوی دست داد تألیف کرده است و تاریخ تألیفش چنانکه در غزالی‌نامه تحقیق کرده‌ایم در حدود ما بین سنوات ۴۹۰ - ۴۹۹ هجری قمری است .

ترتیب ابواب و فصول این کتاب و همچنین کیمیای سعادت بدین قرار است که مطالب را به چهار بخش تقسیم کرده و هر بخشی را به عنوان «رُبع» یا «رُکن» نامیده و در هر بخش یک دسته از مسایل اعتقادی و اخلاقی را شرح داده است .

۱- عبادات ۲- عادات ۳- مُهلکات ۴- مُنجیات .

۱- رکن اول یا ربع اول در عبادات و این بخش مشتمل است بر کتاب علم ، قواعد عقاید ، اسرار طهارت ، اسرار صلوة ، اسرار زکات ، اسرار صیام (روزه) اسرار حج ، آداب تلاوت قرآن ، اذکار و دعوات ، ترتیب اوراد و اوقات .

۲- رکن دوم یا ربع دوم در عادات . این ربع مشتمل است بر کتاب اکل یعنی آداب طعام خوردن. واجبات و محرمات اطعمه و اشربه ، آداب نکاح ، احکام کسب (مکاسب) حرام و حلال ، آداب صحبت و معاشرت خلق ، آداب عزلت و گوشه‌نشینی و انزوا ، آداب مسافرت ، سماع و وجد ، امر بمعروف و نهی از منکر، آداب معیشت ، اخلاق نبوت .

۳- رکن سوم یا ربع سوم مهلکات، یعنی امور اخلاقی که باعث تباهی و هلاک نفس

انسانی می شود مشتمل بر کتاب شرح عجایب قلب ، ریاضت نفس ، آفات شهوت بطن و شهوت فرج ، آفات زبان ، آفات غضب و حقد و حسد ، مذمت دنیا ، مذمت مال و بخل ، مذمت جاه و ریاء ، نکوهش کبر و عجب و خود بینی ، نکوهش غرور و خودخواهی .

۴- رکن چهارم یاربع چهارم منجیات ، یعنی امور اخلاقی که مایه نجات و استخلاص بشر از هلاک و ضلالت است ، مشتمل بر کتاب توبه ، صبر و شکر ، خوف و رجاء ، فقر و زهد ، توحید و توکل ، محبت و شوق ، انس و خشنودی ، نیت و صدق و اخلاص ، مراقبه و محاسبه ، تفکر ، ذکر موت یعنی مرگ را فراموش نکردن و بیاد آخرت بودن ،

غزالی و تعلیم و تربیت مخصوصاً تربیت کودکان

در این باره فصلی مخصوص در کتاب غزالی نامه نوشته ام اینجا فقط خلاصه بی را که موافق فرصت و مقام باشد می گویم و سخنرانی خود را پایان می دهم .

ما بین دانشمندان قدیم غزالی اولین کسی است که مخصوصاً به قسمت تعلیم و تربیت اهمیت داد و در ضمن تألیفاتش مانند احیاء العلوم و کیمیای سعادت فصلی مخصوص تعلیم و تربیت پرداخت . اما در خصوص تربیت اولاد و تربیت کودک شاید غزالی اولین دانشمندی باشد که در این باره کتاب مخصوص نوشته و به تفصیل سخن گفته و در حقیقت علمی تازه را پایه گذاری کرده است که در قرن حاضر یکی از شعب مهم فن تعلیم و تربیت شمرده می شود . رساله فرزندنامه غزالی که اشتباهاً در جزو مکاتیب فارسی اوداخل شده مربوط به همین موضوع تعلیم و تربیت فرزندان و بطور کلی همه کودکان تألیف شده و درین کتاب از آداب خوردن و خوابیدن و راه رفتن کودک تا رسیدن به مقام عرفان و سیر و سلوک و تهجد و ریاضت و شب بیداری همه را با بهترین وجه بیان کرده است .

رساله فرزندنامه غزالی را بعضی علما به عربی نقل کرده و آنرا « ایها الولد » نامیده اند و همین رساله عربی ایها الولد است که بنام غزالی شهرت یافته و مکرراً در مصر و نیز با ترجمه آلمانی در وین به طبع رسیده است .

سخنرانی خود را به اینجا ختم می‌کنم والسلام علی انبیاء الله واولیائه وعباده الصالحین
 ساعت ۵ بعد از ظهر سه شنبه بیست و پنجم فروردین ماه هزار و سیصد و چهل و نه شمسی
 موافق هفتم ماه صفر هزار و سیصد و نود و نود قمری هجری در تالار دانشکده ادبیات و علوم
 انسانی طهران ایراد شد و سخنرانی بیش از دو ساعت طول کشید .

جلال‌الدین همائی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی